

جایگاه عقل در اسلام

حبیب الله عباسی تیار فیروزجاه

مردم‌سالاری، ش ۱۲۰۷، ۱۷/۱/۸۵



چکیده: فرض اصلی این مقاله آن است شریعت و عقلانیت بدون این که ناقض هم باشند مؤید همدیگر بوده و نسبت آن دو بر تقدم و تأخر نیست. نسبت آن دو بر اساس لازم و ملزوم بودن است تا جایی که یکی بدون دیگری قابل تصور نمی‌باشد، به طوری که در تأکید قاطع نص، عقل موضع مؤید و گاهی لادری پیشه می‌کند و از طرفی، شریعت اسلامی در سکوت خودش عقل را کاشف حکم شرعی می‌داند و اینجا عقل، یک حجت مستقل است. نکته قابل توجه این که عقل در منطلقه الفراغ، کاشف حکم شرعی است. (دلیل قاطع عقل نه دلیل ظنی عقل) و در اسلام این طور نیست که عقل فرع وحی باشد و وحی فوق عقل، زیرا در اسلام خداوند دو حجت و پیامبر دارد که عقل حجت باطنی و نبی حجت بیرونی می‌باشد و این دو بدون این که عین هم باشند به شیوه خاص خود، مکمل هم در کشف حکم حقیقی خداوند می‌باشند.

عقل و وحی هر دو رسول الاهی‌اند و این از امتیازات اسلام است که برای این دو تقدم و تأخر قائل نمی‌شود. اگر چه بعضی فقها با اصالت دادن به نص گرفتار تقدم و تأخر این دو شدند؛ ولی از جوهر اسلام چنین برداشت نمی‌شود که یکی فوق دیگری باشد. در دیدگاه اسلام منظور از عقل، عقل یقین‌آور است؛ یعنی عقلی که علمی است.

تعریف عقل: عقل و تعقل به طور اختصار، آن فعالیت ذهنی است که، از مواد خام که از جهان طبیعت و انسان و روابط میان آن دو صورت گرفته، از جزئیات کلیات را انتزاع می‌کند و از مقدمات نتیجه می‌گیرد و هدف را انتخاب می‌نماید، و قوانین و اصول احراز شده را به

موارد خود تطبیق می‌کند.

بنابراین عقل انسانی از تجربیات و مشهودات حواس، مواد خام پدیده‌ها و روابط را می‌گیرد و روی آنها قانون می‌سازد و کلیات را تجرید می‌کند.

عقل در فقه و فقه سیاسی شیعه، به معنای «عقل عملی» است که اساساً بر مدار حسن و قبح عقلی و ملازمه آن با حکم شرعی استوار است. زیرا فقه ناظر به عمل مکلفین است. شیخ محمد رضا مظفر، اندیشمند معاصر شیعه، نیز دلیل عقلی را همان حکم عقل که مستلزم قطع به حکم شرعی است، معرفی می‌کند. بنابراین منظور از عقل در کلام مرحوم مظفر عقل عملی (در مقابل عقل نظری) است که با تکیه بر حسن و قبح عقلی، و به استقلال یا به طور غیر مستقل، به تولید حکم شرعی در «تدبیر مدن» و زندگی سیاسی شیعه می‌پردازد.

اسلام دینی است که، احکام آن مبنای عقلانی دارد. اسلام مانند ادیان دیگر، دین را فوق عقل قرار نمی‌دهد و نمی‌گوید: «دین فوق عقل است و عقل حق مداخله در مسائل دینی را ندارد». چرا که در فقه اسلامی عقل به عنوان یک مبدأ برای استنباط احکام شریعت است. دلایلی که حضور عقل را، در فقه سیاسی اسلام مهم جلوه می‌دهد اشاره‌ای می‌شود.

۱. در اصول دین تعقل مبناست نه تعبد.

۲. برجسته‌ترین کتاب فقهی و نخستین منبع حدیثی شیعی (اصول کافی) با عنوان عقل و جهل شروع شده است.

۳. حتی در مسأله تقلید از مجتهد بر عاقل‌ترین و داناترین فقها تأکید می‌شود.

۴. اصل اجتهاد در اسلام بیشتر بر اصول عقلانی تأکید دارد، چرا که نص قرآن و حدیث علاوه بر ظاهر، باطنی دارد که حتماً به تفسیر نیازمند است.

۵. جایگاه عقل در سیره امام علی علیه السلام چنان برجسته است که، حکومت ۴/۵ ساله او، به حکومت حکمت شهره یافته است. امام علی علیه السلام در جریان شورای خلافت، که عمر انتخاب کرد از تقلید سیره دو خلیفه پیشین سرباز زده و فرمود: بر اساس کتاب خدا، سنت پیامبر و بر اساس عقل خود، اجتهاد و یا بر اساس علم خود رفتار می‌کنم.

۶. حتی در فقه اهل سنت از جمله ابوحنیفه عقل برجسته است و استحسان سنی‌ها هم بر عرف عقلا استوار است.

۷. در اسلام بر تعقل و تفکر بسیار تأکید شده است، به طوری که تفکر از ۷۰ هزار سال عبادت برتر دانسته شده و حتی در قرآن بر کلمه علم و مشتقات آن بیش از ۸۰۰ بار تأکید شده

بازتاب اندیشه ۷۳
۳۲
جایگاه عقل
در اسلام

است و جالب اینکه پیامبر وقتی وارد مسجد می‌شد به مباحثه علما و عقلا می‌رفت نه در جمع عبادت‌کنندگان.

۸. از روایات استفاده می‌شود که عقل و دین لازم و ملزوم هستند و خداوند به هر کس عقل عنایت کند به او دین هم عنایت می‌نماید. متکلمین و اصولیون تلازم عقل و شرع را «قاعده ملازمه» می‌نامند، می‌گویند: کل ما حکم به العقل حکم به الشرع یعنی هر چه عقل حکم کند، شرع هم طبق آن حکم می‌کند.

۹. در احادیث از عقل تعبیر به پیامبر الاهی شده است.

۱۰. در مبارزه میان دو گروه فقهی اصولیون و اخباریون، با توجه به محتوای عقلانی اسلام، اخباریون حریف اصولیون نشدند، زیرا فقهای اصولی چنان بر عقل تأکید می‌کردند که، تصور می‌شد فقاقت فقط اصول عقلانی دارد.

۱۱. اینکه در اسلام به شورا تأکید شده، تأکید روی عقول مشترک است؛ یعنی انباشته شدن عقول انسان‌ها در تصمیم‌گیری بهتر به طوری که عقلانیت جای سلابق را بگیرد.

۱۲. تأکید و تشویق امام علی علیه السلام به مردم به این که در چگونگی اداره بهتر جامعه، تاجایی که حتی از امام معصومی چون امام علی علیه السلام انتقاد کنند و پیشنهاد دهند.

۱۳. برای عظمت و اهمیت جایگاه عقل کافی است بدانیم، بزرگ‌ترین دشمنان فلسفه اسلامی یعنی ابو حامد غزالی باز برای دفاع از شریعت به عقل توسل جسته و به وسیله عقل، عقل فلسفی را به چالش طلبید.

وقتی از عقل تحت عنوان منبع مستقل در فقه عمومی بحث می‌کنیم، بحث اساسی ما در سه جنبه مهم جریان دارد:

۱. عقل تحت عنوان خود شریعت (حجت)

۲. عقل ابزار رسیدن به شریعت

۳. جایگاه عقل در منطقه الفراغ

چنان‌که می‌دانیم قرآن، سنت، اجماع و عقل به عنوان منابع اصلی فقه شیعه (فقه عمومی) به حساب می‌آیند، یعنی عقل یکی از منابع کشف احکام شریعت است. مقصود این است که، گاهی ما یک حکم شرعی را به دلیل عقل کشف می‌کنیم؛ یعنی از راه استدلال و برهان عقلی کشف می‌کنیم که در فلان مورد فلان حکم چگونه است و چگونه نیست.

مسائل اصولی مربوط به عقل دو قسم است:

۱. ملاکات و مناط احکام (فلسفه احکام)

۲. لوازم احکام

برای توضیح مناط احکام باید گفت: یکی از مسلمات اسلامی، این است که احکام شرعی تابع و منبعث از یک سلسله مصالح و مفاسد واقعی است. آن حکمت‌ها به نحوی است که، اگر عقل انسان به آنها آگاه گردد همان حکم را می‌کند که شرع کرده است.

اگر فرض کنیم در مورد بخصوصی از طریق نقل، هیچ‌گونه حکم شرعی به ما ابلاغ نشده است، ولی عقل به‌طور یقین و جزم به حکمت خاصی در ردیف سایر حکمت‌ها پی ببرد، کشف می‌کند که حکم شارع چیست. در حقیقت عقل در این‌گونه موارد صغرا و کبرا برای منطقی تشکیل می‌دهد به این ترتیب:

۱. در فلان مورد مصلحت لازم الاستیفائی وجود دارد (صغرا)

۲. هر جا که مصلحت لازم الاستیفائی وجود داشته باشد، قطعاً شارع بی تفاوت نیست، بلکه استیفاء آن را امر می‌کند (کبرا)

۳. پس در مورد بالا حکم شرع این است که باید آن را انجام داد (نتیجه).

مثلاً اگر ثابت شود که سیگار سرطان‌زا است، یک مجتهد به حکم عقل حکم می‌کند، که سیگار شرعاً حرام است. البته این در صورتی است که، عقل به یک مصلحت لازم الاستیفاء و یا مفسده لازم الاحتراز به‌طور قطع و یقین پی ببرد و به اصطلاح به «ملاک» و «مناط» واقعی به‌طور یقین و بدون شبهه دست یابد و الا با صرف ظن و گمان و حدس و تخمین نمی‌توان حکم عقل را بر آن نهاد.

نکته قابل توجه اینکه در مواردی عقل به مناط احکام دست نمی‌یابد، ولی می‌بیند که، شارع در اینجا حکمی دارد، حکم می‌کند که قطعاً در اینجا مصلحتی در کار بوده و الا شارع حکم نمی‌کرد.

حدود عقل در نص و منطقه الفراغ آن:

گاهی تصور می‌رود که، عقل و نص در کار یکدیگر مداخله می‌کنند و بین این دو تناقض و تضاد وجود دارد، درحالی‌که این‌طور نیست. برای روشن شدن این موضوع، لازم است سؤالی مطرح شود. سؤال این است که، آیا دخالت عقل در قرآن و سنت محدود است یا نامحدود؟ به عبارت دیگر میزان دخالت عقل در نص به چه صورت است؟

در پاسخ به سؤال فوق باید گفت در فقه شیعه، استدلال می‌شود اصول شریعت نمی‌تواند

غیر عقلانی باشد؛ یعنی قرآن و سنت ظاهری و باطنی دارد و باطن آن را باید تفسیر کرد. لذا اگر چیزی در قرآن باشد که به ظاهر خلاف عقل است، چون عقل بر مبنای ظن است شاید گاهی خطا بکند. به همین دلیل در مقابل نص صریح قرآن، عقل سکوت می‌کند، نه اینکه نص غلط است؛ بلکه عقل توانایی اثبات و دلالت نص را ندارد. عقل می‌گوید قرآن خودش گفته و احکام من فوق اسلام و قرآن نیست (چنان‌که دین هم هیچ جا تصریح نکرده است که احکام من فوق عقل است). از جهتی در سیستم قانون‌گذاری اسلام راهی برای عقل باز شده است، یعنی همین که جعل احکامش بر اساس مصالح و مفاسد واقعی است، وسیله شده که در اصل سیستم قانون‌گذاری اسلام، راه برای عقل وجود داشته باشد. آن‌گاه عقل می‌گوید خود اسلام گفته احکام من فوق عقل نیست و عقلانی است، پس خودش مطلب را قبول کرده است (یعنی اگر حکمی در متن شریعت نیامده است). عقل می‌تواند در موارد زیادی در احکام دخالت کند، به این معنا که یک عامی را تخصیص بزند، یک مطلق را مقید کند و حتی در جایی حکمی را وضع کند که وضعش به معنای کشف است.

این اصل را مجتهد خودش اختراع نکرده، بلکه راهی است که خود اسلام جلوی پای مجتهد گذاشته است. به طوری که مجتهدین در عصر اسلام، کار انبیای امت را می‌کنند. همان‌طور که انبیای قبلی احکام را ناسخ و منسوخ می‌کردند، و فقه بر همین مبنا با عقل خودش احکام را ناسخ و منسوخ می‌کند.

● اشاره

۱. تقدیم و تأخیر عقل و نص در فقه و عقاید:
نویسنده محترم دو مسأله کاملاً متفاوت و متمایز را با هم خلط کرده است و آن دو عبارتند از: ۱. تابعیت شرع از عقل در اصول؛ ۲. تابعیت عقل از شرع در فروع.
در اصول عقیدتی، اثبات و تبعیت از شرع وابسته به عقل است یعنی تا زمانی که توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد از لحاظ عقلی اثبات و برهانی نشده باشد، شریعت و فروع آن اساساً قابل تبعیت نیست. اما پس از اثبات عقلی اصول، عقل تابع و مطیع شرع، و نبی و امام آن است.

۲. حکم عقل ظاهری است نه واقعی:

تمسک نویسنده در اثبات مدعای خود (تقدم شرع بر عقل) به گزاره مشهور «کل ما حکم به العقل حکم به الشرع» و «کل ما حکم به الشرع حکم به العقل» می‌باشد. درحالی‌که میانی و مفاد این دو گزاره چیزی غیر از ادعای نویسنده است. از نظر اصولی و فقهی، عقل فقط حکم

ظاهری را کشف می‌کند آن هم با توجه به امارات و اصول عقلانی و عقلایی، نه حکم واقعی را. درحالی‌که احکام شرعی که از سوی شارع حکیم تشریح شده احکام واقعی هستند و همه مصالح و مفاسد مربوط به واقع و حکمت‌های مربوط به آن در نزد شارع، مورد توجه قرار گرفته است و عقل از دسترسی به آن حکمت‌ها، و مصالح و مفاسد عاجز است و نمی‌تواند با توجیه‌های عقلانی و ظاهری به حقیقت و واقعیت امور دست یافته و بر اساس آن حکم واقعی شرعی صادر کند. بلکه در جایی که شارع حکم نداده و یا حکمش به دست ما نرسیده، عقل بر اساس امارات و اصول عقلانی و عرفی یک حکم ظاهری درست می‌کند، که این حکم گرچه خلاف حکم واقعی از آب درآید اما مورد تأیید شرع است. نه این‌که عقل هر حکمی داد، همان حکم، حکم واقعی شرعی است. بنابراین «کل ما حکم به العقل حکم به الشرع» بدین معنا است که شرع حکم ظاهری عقل را تأیید می‌کند نه این‌که آن حکم، حکم واقعی شرع است و شارع هم در عالم واقع، همان حکم را داده است. و در این صورت عقل کاشف از حکم ظاهری است نه حکم واقعی. از طرفی، معنای «کل ما حکم به الشرع حکم به العقل» این نیست که عقل همه واقعیت مصالح و حکمت‌های احکام شرعی را آگاه است یا می‌تواند آگاه شود. بلکه بدین معنا است که، عقل در حکم به امور تابع حکم شرع می‌باشد. یعنی همه احکام شرعی آن‌گونه که نویسنده ادعا کرده، عقلی و عقلانی نیست و گزاره مزبور بیان‌کننده این معنا نمی‌باشد. از این رو عقل هم در احکام واقعی و هم در استنباط احکام ظاهری، تابع شرع است و استقلالی در صدور حکم ندارد. چرا که عقل در مسیر و چارچوبی حکم ظاهری را استنباط می‌کند که شرع تعیین کرده است.

۳. منبع علوم یقینی عقل:

نویسنده که در صدد تعریف و تبیین عقل در فقه سیاسی و منبع علوم یقینی آن می‌باشد، به خطا و نادرستی عقل معطوف به تجربه را تبیین کرده است نه عقل معطوف به معارف عقلی بدیهی. یعنی تعریف تجربه‌گرایان مدرنیسم را اشتباهاً به عنوان تعریف اصولیان و فقیهان، ذکر کرده است. عقلی که در فقه شیعه مطرح می‌باشد عقلی است که به بدیهیات و مستقالات عقلی تکیه کرده است نه تجربه حسی و جهان طبیعت.